

رسالت حوزه علمیه در تبیین فلسفه سیاسی اسلام*

□ علی اکبر نوایی^۱

چکیده

فلسفه سیاسی اسلام در چهره عام خود به تبیین عقلانی و فلسفی پرسش‌های بنیادی درباره حکومت، حکمرانی، نقش مردم، مقوله قدرت و فلسفه آن، اداره جامعه و مسائل متعلق به آن می‌پردازد. فیلسوفان و حکیمان نام آور اسلامی در قالب ارائه تئوری‌ها و نظریه‌های فلسفی ملهم از دین، درباره حکومت و قدرت و اداره جامعه پرداخته و به پرسش‌های بنیادین و اساسی این مقوله در قالب نظام شهرهای اسلامی نظیر مدینه فاضله اسلامی فارابی و شهر حکمت و حکیمان سهروردی و حکومت اسلامی امام خمینی ره و نظایر آن پرداخته‌اند.

روح نوشتار این است که اسلام دارای فلسفه برجسته و روشنی است و بدون آن، اسلام در حد یک نام فروکاسته خواهد شد و دیگر اثری عملی از آن نمایان نخواهد شد. بدین روی حوزه‌های علمیه که رسالت تبیین اسلام را برعهده دارند، باید به عمق این فلسفه دست یازند، زیرا در غیر این صورت، حوزه‌ها قادر نخواهند بود که رسالت عظیم و جامعه ساز خود را به انجام رسانند. حوزه‌های علمیه باید پشتوانه فکری و تئوریک نظام اسلامی باشد. لذا

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۲۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۰۵.

۱. عضو پژوهشی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

تبیین این فلسفه سیاسی ضرورتی انکارناپذیر است. این ضرورت را چند اصل مهم توضیح می‌دهد. اصل نیاز انقلاب اسلامی به پشتوانه نظری و نرم افزاری، ضرورت تمدن سازی دینی و اسلامی که با فقاقت تمدن ساز باید شکل یابد. اصل ابهام زدایی از چهره اسلام، تقابل با سلطه‌های استعماری، اصل عزت و شوکت مسلمین و... که مصادیقی از این ضرورتند. واژگان کلیدی: فلسفه سیاسی، حکومت، قدرت، جامعه، تمدن، فقاقت، روحانیت.

درآمدی بر نوشتار

فلسفه سیاسی، تبیین عقلانی و فلسفی پرسش‌های بنیادی و پایه درباره حکومت، حکمرانی، شیوه حکمرانی، وظایف حاکم، ماهیت حکومت، قدرت، نزاهت و عدم نزاهت و لزوم نزاهت قدرت و نیز اداره جامعه انسانی، راهبردهای رشد و تکامل جامعه انسانی، مردمی بودن حکومت، ابتدای به اراده جمعی و... پاسخ می‌گوید. لذا به کیفیت اداره حکومت، بهره‌وری از قدرت، اداره نظام اجتماعی و... پرداختن می‌خواهد. چنان که در عالم اسلامی و در تاریخ فلسفه سیاسی متعالی اسلامی، فیلسوفان نام‌آور اسلامی نظیر ابونصر فارابی، ابن سینا، سهروردی و بسیاری از نام‌آوران حکمت نورانی اسلامی، به پرسش‌های بنیادی سیاست و حوزه تأملات سیاسی، در فلسفه سیاسی خودشان پاسخ‌های فلسفی و عقلانی را ارائه کرده‌اند و این پاسخ‌ها را در قالب نظریات و تئوری‌های فلسفی، همچون مدینه فاضله اسلامی، شهر حکیمان و متألهان و حکومت الهی، دینی و اسلامی، ارائه نموده‌اند و از این نوع پویش‌های سیاسی فلسفی، توانسته‌اند بخش‌های عمده‌ای از تفکر سیاسی اسلام را با رویکردی جامعه سازانه و دولت مدار الهی، به شکلی معقول و منطقی و مبتنی بر رهیافت‌های وحیانی بیان دارند.

پاسخ فلسفه‌های سیاسی به پرسش‌های بنیادین حوزه سیاست، تابع تلقی و برداشت‌شان از هستی، عالم و انسان است که بر این اساس تفاوت‌هایشان پایه و جوهری است. این پاسخ‌ها یا عقلی محض‌اند و منطبق بر باورشان از عالم و آدم، که در این حوزه، نگرش‌های مادی این جهانی، سکولار و... باعث گردیده

پاسخ‌ها گوناگون و در بعضی موارد متضاد کردند و یا این که پاسخ‌ها تابع نوعی تلقی خردورانه ارزشی بوده، اما بدون پشتوانه وحیانی و الهی، نظیر پاسخ‌هایی که فلاسفه سیاسی یونانی نظیر افلاطون و ارسطو و قبل از آنها طالس و انکسیماندروس و... داده‌اند. پاسخ‌های نوع دوم از نوعی ارزش و اهمیت برخوردارند، لکن در مقیاس آموزه‌های وحیانی که از مبدأ متعالی و اصلی عالم برخاسته، و از دانای مطلق سرچشمه گرفته‌اند، کم فروغ می‌نماید و در برابر پاسخ‌های ملهم از وحی و سرچشمه عظمت و علم و قدرت رنگ می‌بازند.

فلسفه سیاسی اسلام، بی هیچ شائبه‌ای و بدون هیچ مداخله‌ای توسط بشر در حوزه صدور و خاستگاه، برگرفته از روح و محتوای شریعت اسلامی و وحی نبوی است. در واقع اسلام در باب حکومت، حاکمان، شکل و شیوه حکمرانی، تشکیل دولت، قلمروهای مداخله دولت، عناصر کارایی دولت الهی، نقش مردم، محتوای حاکمیت، مقوله قدرت، اهداف و فلسفه قدرت و نحوه اداره جامعه، مطلوب‌ترین، منجسم‌ترین و کارآمدترین طرح‌ها را ارائه نموده و حکومتی را به صورت یک سیستم معنوی و نورانی و الهی ترسیم نموده است که خوشبختانه پس از قرن‌ها فترت و فاصله و نهفتگی، پس از پیروزی انقلاب پرهیت و هیمنه اسلامی، و نقشی که امام خمینی ره در تبیین فلسفه سیاسی اسلام و احیای مجدد آن نمودند و اقبالی که از ناحیه شاگردان ابن سینا، سهروردی، الکندی، ابومعشر بلخی، خوارزمی، خواجه نصیر و نظام الملک و چهره‌هایی دیگر از اندیشمندان اسلامی به جای مانده بود، با توجه به چشمه ذخار و موج آیات کریمه قرآن مجید و سیره و سنت نبوی صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، فقه سیاسی رشد نموده و کلام سیاسی و عرفان سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخی و... از دامن تفکرات اسلامی بالید و روید. بدین روی، زمینه مساعدی جهت تلاش برای تنقیح و تبویب فلسفه سیاسی اسلام فراهم آمد. اما در عین برخورداری از این میراث گرانبها، فلسفه سیاسی اسلام هنوز در آغاز پویش خود قرار دارد. علی‌القاعده این

کار، در درجه نخست متوجه عالمان دینی و اندیشمندان درون حوزه‌های علمیه است، که باید به صورت نهضتی علمی این پروژه عقلانی، و حیانی با ماهیت فلسفی، کلامی، فقهی و عرفانی‌اش، از درون حوزه‌ها به صورت جدی و نه شعاری و کم رمق، آغاز گردد، به خوبی ادراک شود، تبیین گردد و نظام واره مبتنی بر آن در همه قلمروها و بخش‌ها عملیاتی گردد. بدین روی این جستار اندک را گشودیم تا تذکاری بر موارد فوق باشد.

چیستی فلسفه سیاسی اسلام

فلسفه سیاسی، یک فلسفه مضاف است که در واقع فلسفه سیاسی اسلام دو قید مضاف دارد. از این رو از هر واژه تعریفی کوتاه را ارائه می‌دهیم. با توضیح نکته بالا درمی‌یابیم که باید سه کلمه را به صورت منفک و منضم تعریف نماییم:

۱. مفهوم کلمه فلسفه؛
۲. مفهوم کلمه سیاست؛
۳. مفهوم کلمه فلسفه سیاسی اسلام.

مفهوم فلسفه

فلسفه، عبارت است از علم برهانی و استدلالی به وجود و هستی از آن جهت که هست و یقینی و برهانی سخن گفتن از آن و تبدیل گمان‌های درباره آن به یقین. فلسفه در اسلام در پرتو قرآن و حدیث معنا گردیده که اصطلاح حکمت در هر دوی آنها بیان شده است و بر این اساس، عناوین «الحکمة الالهية» و «الحکمة المتعالیة» و نظایر آنها به کار برده شده است. به آیات و به احادیث معصومان هم استناد شده است. ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (بقره/۲۶۹) و یا «عليك بالحكمة فإن الخير في الحكمة» (فارابی، ۲۰۰۱، ص ۲۷)، بر تو باد به حکمت و اقبال به آن، زیرا همه خیر در حکمت است.

و آیات و روایاتی فراوان که درباره حکمت آمده است.

در هر حال، فیلسوفان اسلام حکمت و فلسفه را معنا و مفهومی ارزشی کرده‌اند که چون غرض این بحث نیست به تعریفی از فارابی بسنده می‌کنیم.

فارابی، در *الجمع بین الرأی الحکیمین*، فلسفه را چنین معنا می‌کند.

«فلسفه علم به موجودات از آن جهت که موجودند و صناعت فلسفه به همین غرض تنظیم و دریافت شده به گونه‌ای که هیچ امری وجود ندارد در امور عالم هستی الا این که در فلسفه برای آن امر جایگاهی و غرضی وجود دارد» (فارابی، ۲۰۰۱، صص ۲۸-۲۹).

سپس تصرفی در کلمه فلسفه کرده و آن را با عنوان حکمت یاد می‌کند.

«حکمت، برترین دانش برای برترین موجودات است. پس حکمت متوقف بر شناخت چیزی است که دربردارنده سعادت حقیقی انسان است» (فارابی، ۱۹۹۸، صص ۶۱-۶۲).

و تمام حکمای اسلامی، حکمت را علم به خیر، فضیلت و سعادت می‌دانند و نهایتش علم به حقیقت و مراتب هستی است.

مفهوم سیاست

واژه سیاست، مفاهیم گوناگون و متکثری دارد، هم به لحاظ لغوی و هم به لحاظ اصطلاحی، که البته در حوزه اصطلاحی مفهوم سیاست، پر تنش و منازعه است و گاهی که البته غالباً پرهزینه برای بشریت شده و برخی مفاهیم تحمیلی اصطلاحی‌اش چهره تاریخ را تراژیک نموده و غمبار ساخته است.

سیاست در لغت به معانی گوناگونی است: حکمرانی، تدبیر، مدیریت، اداره کردن، تأدیب، تنبیه، کنترل و مراقبت، مصلحت کردن، رام نمودن، هدایت و راهنمایی نمودن و...

ابن منظور گوید: «سوس، به معنای ریاست است و معنای سیاستشان کرد، بر آنها ریاست نمود» (ابن منظور، ۱۹۹۵، ص ۲۶۲).

زمخشری در اساس اللغة می‌گوید: «فلان شخص امور قبیله‌اش را سیاست نمود یعنی بر آنها حکم راند» (زمخشری، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۶۴).

در زبان‌های اروپایی واژه سیاست politics از کلمه یونانی polis گرفته شده است که به معنای اداره شهر است. از نظر ارسطو «شهر، موضوع علم سیاست است» (برنارد، ۱۳۷۸، ص ۲۷).

آن را به معنای علم اداره شهر گرفته‌اند. به معنای علم دستیابی به قدرت گرفته‌اند، به معنای علم راهبری جامعه مدنی و... گرفته‌اند.

امام خمینی علیه السلام راجع به مفهوم سیاست، چنین می‌فرماید: «سیاست، این است که جامعه را هدایت کند و راه برد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و این‌ها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست و این، مختص به انبیاء علیهم السلام است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۴۳۲).

چنان که از تعریف امام خمینی علیه السلام برمی‌آید، این مفهوم از سیاست، تمایزی ساختاری با همه مفاهیمی دارد که توسط لیبرال‌ها، سکولارها و تمامی ماده پرستان و طالبان قدرت و مقام، معنا می‌گردد. سیاستی که در مسیر هدایت بشر و کمال انسانی است که به این مفهوم، دین، همین راهبردها، قانون‌ها و راهبری‌ها در اجتماع انسانی است.

مفهوم فلسفه به اضافه سیاست (فلسفه سیاسی)

فلسفه سیاسی، پرداختن به تبیین‌های عقلانی پرسش‌های بنیادی در سه مقوله حکومت و مسائل متکثر آن، قدرت و مسائل فراوان آن، اداره جامعه و مردم و مسائل فراوان آن است. تبیین‌های یقینی نه از روی حدس و گمان، و در واقع تبدیل گمان‌ها در این مقوله‌ها به یقین است.

بنابر این «فلسفه سیاسی، کوششی است برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی، به جای گمان درباره آنها» (اشتراوس، ۱۳۷۳، ص ۴).

چنان که در تعریف اشتراوس مشاهده می‌گردد فلسفهٔ سیاسی، برهانی سخن گفتن و یقینی سخن راندن دربارهٔ سیاست و مقوله‌های سه گانه آن (حکومت، قدرت و جامعه) است.

فلسفهٔ سیاسی به تبیین مفاهیم، ادراکات، دیدگاه‌ها، نظریات و راهبردهایی می‌پردازد که به لحاظ نظری دربارهٔ حکومت، قدرت و ادارهٔ جامعهٔ بشری است و نوع مواجهه و تعامل انسان و تکالیف انسان در این باره و تکالیف حاکمان و صاحبان قدرت و راهبری جامعه در آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

فلسفهٔ سیاسی اسلام

فلسفهٔ سیاسی اسلام، جزیی از کلی اندیشهٔ اسلامی است که در واقع مبانی حکومت، شکل و قوانین و ساختار و جهت آن و شرایط حاکمان و پروسهٔ قدرت و ادارهٔ جامعه را از دیدگاه الهی و طبق مبانی و حیانی و دینی بررسی می‌نماید. یعنی مکانیسم حاکمیت و حدود و شرایط آن را در جهانی جز این عالم و در وجودی غیر از وجود انسان، یعنی وجود خدا و عالم الوهیت و معنا جست و جو می‌کند.

بنابر این «فلسفهٔ سیاسی اسلام، به دانشی گفته می‌شود و اطلاق می‌گردد که حاکمیت و شرایط آن و مقولهٔ قدرت و حدود و ضوابط آن و چگونگی ادارهٔ جامعه، از منظری دینی، و حیانی و الهی، طرح گردیده و مورد عنایت و توجه قرار گرفته است» (نوایی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۰).

مبانی فلسفهٔ سیاسی اسلام

چون بحث ما در این مقوله نیست، فقط اشاره گونه به این نکته می‌پردازیم که فلسفهٔ سیاسی اسلام، یک امر ممکن حاصل و دارای واقعیت، مبنا و حقیقت است و بدون این فلسفه و نگاه سیاست ورزانه به اسلام، اسلام مثله شده، بدون روح، جهت، سازندگی، عزت و کمال آفرینی است.

فلسفه سیاسی اسلام، در واقع بیان عقلانی آموزه‌های دینی، معطوف به سه اصل حاکمیت، قدرت و جامعه است که دارای مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفتی، عرفانی، شهودی، کلامی، فقهی است و مبانی آن موجود است که در این خصوص اطالۀ کلام نمی‌دهیم. فقط به گونه‌ای کوتاه اشاره‌ای گذرا می‌نماییم.

نگاه معرفتی به عالم

به لحاظ معرفتی همه عالم عین اتصال به عالم معنا و الوهیت است و عالم بدون این اتصال، هیچ است و پوچ و نابود شدنی.

«همه عالم اسماء الله‌اند، تمام عالم چون اسم و نشانه است. همه موجوداتی که در عالم هستند نشانه ذات مقدس حق تعالی هستند و هستی محضر او است و او در همه حال حاضر است. پس جدایی و فاصله از او معنا ندارد. زیرا تمام هستی جلوه حق تعالی است و از خود هیچ ندارند. تمام چیزهایی که در عالم واقع می‌شود از همان جلوه است و چون همه امور و همه چیزها از او است، به او برمی‌گردد. هیچ موجودی از خودش چیزی ندارد، ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾» (امام خمینی، ۱۴۰۰ق، ص ۸۹).

این نکته که اشاره شد، نگاه فلسفی به مقوله هستی است که عین ربط به ذات احدیت است. این نوع معرفت از عالم، ما را به یک حقیقت منتقل می‌سازد و آن این که هر چه هست او است.

عالم ملک، متصل، وابسته و عین تعلق به عالم ملکوت است و خدای منان هیچ امری را نادیده نگرفته و امور، همه به دست با کفایت او است.

«خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز» (امام خمینی، ۱۳۷۷، ۳۸۷).

نوع هستی‌شناسی اسلام، تبیین می‌کند، که هیچ امری خارج از اراده الهی و

قدرت قاهره آن قادر مطلق نیست و همین مقوله پیوندی ساختاری و ماهوی را بین هستی‌شناسی اسلام و فلسفه سیاسی اسلام به وجود می‌آورد، که هیچ امری نباید خارج اراده و مشیت او باشد.

انسان‌شناسی دینی و فلسفه سیاسی

انسان‌شناسی اسلامی، بخشی از هستی‌شناسی معرفت‌شناسانه اسلامی است، زیرا انسان در کلیت هستی بخشی از آن است.

انسان موجودی است که بالقوه توانایی و استعداد شدن و رسیدن به بالاترین حد کمال و رشد را داراست و ضرورت ارسال انبیای الهی علیهم‌السلام، مربوط و منوط به همین مقوله مهم است. انسان قابل تربیت و رشد تا بی‌نهایت است؛ افسارگسیختگی و به حد خود و انواده شدنی از نظر اراده الهی در کار نیست، این مقوله (به خود و انواده) در همه مراتب تجلی حیات آدمی متجلی و نمودار است. از حکومت، سیاست، اقتصاد، حقوق، نوع روابط فردی و اجتماعی‌اش، انسان، جلوه‌ای از ذات حق تعالی و نازله ذات او است و هدف آفرینش او بر مبنای فیاضیت الهی مطرح می‌گردد، که در واقع تمام و کمال فیض خود را به انسان افزوده فرموده است.

«انسان، مثل حیوانات نیست که یک حد حیوانی داشته باشد و تمام بشود، انسان یک حد مافوق حیوانی و یک مراتب مافوق حیوانی، مافوق عقل دارد، تا برسد به مقامی که نمی‌توانیم از آن تعبیر کنیم و از آن، آخر مقام مثلاً تعبیر می‌کنند، کالالوهیه» (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۶).

بر این اساس، در بینش اسلام، انسان موجودی است که بالقوه توانایی و استعداد شدن و رسیدن به مقامی وصف‌ناشدنی و متعالی را دارد، مانند الوهیت که به حدی می‌رسد که با خدا به یگانگی می‌رسد و به او اتصال یافته و در او فانی می‌گردد. یعنی انسان به دلیل برخورداری از بعد ماورایی و واجد بودن عقل بالامکان مجرد که به طور ذاتی قابلیت نائل شدن به تجرد تامه را داراست،

می‌تواند در مقام ذات الهی چنان جذب و محو شود که خودیت کاذب را وانهد و به خودیت حقیقی که همان مجرد تامه است نائل شود.

معانی یاد شده درباره هستی‌شناسی و انسان‌شناسی فلسفی اسلام، مبادی پرنشاط و پرتحرکی برای جهت‌داری حیات انسانی و شکل‌گیری فلسفه سیاسی اسلام است که از توضیحات بالا، به طور کامل این مقوله روشن می‌نماید که سیر تکامل یاب بشر با فلسفه سیاسی، الهی و معنوی پیوندی ناگسستنی و غیرقابل انفکاک دارد. به همین روی است که انبیای الهی علیهم‌السلام رسالت یافتند و طرح‌واره نظام اجتماعی انسان را با شاکله‌ای ربانی، الهی و معنوی به بشر عرضه نمودند.

«حق تبارک و تعالی، به عنایت ازلی و رحمت واسعه، انبیای عظام علیهم‌السلام را برای تربیت بشر فرستاد و کتب آسمانی را فرو فرستاد تا آنها را از خارج، کمک به فطرت داخلیه کنند و نفس را از این غلاف غلیظ نجات دهند و از این جهت، احکام آسمانی و آیات باهره الهی و دستورات انبیای عظام و اولیای کرام علیهم‌السلام بر طبق نقشه فطرت و طریقه جبلت بنا نهاده شده است» (امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۷۸).

چنان که می‌بینیم، انسان بالقوه خلیفه و جانشین خداوند است، زیرا در بینش فلسفی هر چه را که علت دارد به معلول می‌دهد، به تناسب قابلیتش از علت، فیض وجود را ادراک می‌کند و فرامی‌گیرد. قابلیت قابل انسانی چنان والاست که انسان شده است. سایه و پرتوی از خدا، البته این در مقام حقیقت است، اما در مقام واقع، باید انسان این گونه بشود و این امر مهم تحقق نمی‌یابد مگر با رهبری انسان کامل، که خود بنیاد اساسی برای طرد همه انواع حکومت‌ها در همه نام‌ها و چهره‌های نفسانی و شیطانی آن است.

«اعتقادات من و همه مسلمین همان مسائلی است که در قرآن کریم آمده است و یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیشوایان به حق بعد از آن حضرت، بیان فرموده‌اند که ریشه و اصل همه آن عقاید که مهم‌ترین و با ارزش‌ترین اعتقادات ماست اصل

توحید است. مطابق این اصل، ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز. این اصل به ما می آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق تعالی باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند، مگر این که اطاعت او اطاعت از خدا باشد. بر این اساس، هیچ انسانی هم حق ندارد انسان های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسان، یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته ها و امیال خود تنظیم نماید و از این اصل او را محروم گرداند. معتقدیم که قانون گذاری برای پیشرفت ها در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقدر فرموده است و سعادت و کمال انسان و جوامع، تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیا به بشر ابلاغ شده است و انحطاط و سقوط بشر به سبب آزادی و تسلیم در برابر سایر انسان هاست، بنابر این باید علیه این بندها و زنجیرهای اسارت در برابر دیگرانی که به اسارت دعوت می کنند، قیام کند و خود و جامعه خود را آزاد سازد تا همگی تسلیم و بنده خدا باشند. از این جهت است که مقررات اجتماعی ما علیه قدرت های استبدادی و استعماری آغاز می شود و نیز از همین اصل اعتقادی توحید، الهام می گیریم که همه انسان ها در پیشگاه خداوند یکسانند. او خالق همه است و همه مخلوق و بنده او هستند. اصل برابری انسان ها و این که تنها ملاک برتری یک فرد نسبت به فرد دیگر، بر معیار و قاعده تقوا و پاکی از انحراف و خطاست. بنابر این با هر چیزی که برابری را در جامعه بر هم می زند و امتیازات پوچ و بی محتوایی را در جامعه حاکم می سازد، باید مبارزه کرد» (باوند، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸).

این ها در واقع، مبناسازی برای فلسفه سیاسی اسلام اند که از لحاظ هستی

شناسی و انسان شناسی و تکلیف شناسی می توانیم آن را اثبات کنیم که در این نوشتار، در حال حاضر در صدد اثبات آن نیستیم و به همین مقدار بسنده می نماییم.

نسبت فلسفه سیاسی اسلام با سیاست مدن

حال که با مبانی نظری فلسفه سیاسی اسلام، به طور بسیار کوتاه آشنا شدیم، باید این نکته را نیز بیان داریم که فلسفه سیاسی، نسبتی روشن با سیاست مدن دارد.

علوم و دانش ها در طبقه بندی به دو بخش تقسیم می شوند؛ بخش نخست: حکمت نظری است که خود به شاخه ای سه گانه شامل طبیعیات، ریاضیات و الهیات تقسیم می گردد که ما در حال حاضر به این مقوله نمی پردازیم.

بخش دوم: حکمت عملی است که به سه دانش مهم تعلق می گیرد؛ اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن، که در واقع، یکی از اقسام حکمت عملی است و رهیافت هایی که در قرآن مجید آمده، به شدت در درون خودش سیاست مدن را نهفته و قرار داده است.

خواجه نصیر طوسی، مقوله سیاست مدن را در اسلام به طور تفصیل مورد بررسی و کنکاش قرار داده است و برای بیان رابطه دین و سیاست به جامعه بشری روی آورده، انواع اجتماعات را متذکر شده است. وی در صدد است که با صراحت رابطه دین و سیاست را در جامعه، ملموس و عیان سازد تا همگان به چنین رابطه ای یقین یابند و برایشان عینی شود که دین، به جز سیاست نمی تواند راهی پیوید.

او چنین می نویسد: «چون افعال ارادی انسان به دو قسم خیرات و شرور تقسیم می شود، اجتماعات نیز منقسم به همین دو قسم است. اجتماعی که سبب آن از قبیل خیرات باشد، مدینه فاضله نام دارد و اجتماعی که سبب آن از قبیل شرور باشد، مدینه غیرفاضله نامیده می شود. ولی مدینه غیرفاضله سه نوع است: مدینه

جاهله، مدینه فاسقه، مدینه ضاله» (طوسی، ۱۳۳۵، ص ۹۵).

او وحدت نوعی و ماهوی مدینه فاضله را نیز بیان می‌دارد.

«مدینه فاضله یک نوع بیشتر نیست، زیرا حق از تكثر منزّه است و خیرات یک راه بیشتر نیست» (همان).

در دیدگاه‌های خواجه نصیر طوسی، تدبیر حاکم، باید منطبق بر آموزه‌های دینی باشد.

«اگر این تدبیر بر وفق وجوب و قاعده حکمت اتفاق افتد و مؤدی بود به کمالی که در نوع و اشخاص به قوت آن است، آن را سیاست الهی خوانند و الا به چیز دیگری که سبب آن سیاست است اضافه کنند» (طوسی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۵).

خواجه نصیر طوسی بر همین اساس، امام را چنین تعریف می‌نماید.
«الامام هو الانسان الذى له الرئاسة العامة فى الدين و الدنيا بالاصالة» (همان، ص ۲۲۱)؛ امام، همان انسانی است که ریاست عام در امور دین و دنیا در سرای تکلیف به اصالت، داراست.

آغازگر فلسفه سیاسی اسلام

سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ، سرآغاز فلسفه سیاسی اسلام است؛ زیرا در سیره آن پیامبر رحمت، مبادی و امهات مسائل و موضوعات فلسفه سیاسی اسلام، به لحاظ فطری تبیین و به لحاظ عملی وارد فرایند عمل گردید. پیامبر اکرم ﷺ با سیره سیاسی خودشان، شکل، محتوا، هدف، رویکرد دولت و حکومت اسلامی و دینی را توضیح داده و روشن ساختند. ماهیت حکومت را تبیین کردند و برای آن تلاش وصف ناپذیر نمودند. دولت تشکیل دادند. فلسفه قدرت را به طور عملی نشان دادند و شکل اداره اجتماع را با بیان و عمل خودشان واضح و روشن نمودند و به طور کلی فلسفه روشنی را راجع به سیاست و اداره حکومت باز

گفتند و راهبردهای روشنی را تحقق بخشیدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر آن که از جانب وحی، اطلاعات جامعی را از جامعه آن روز، حوادث و رویدادها دریافت می‌کرد، به دلیل هوش خارق‌العاده و بی‌نظیری که در میان ابناء بشر داشت، نسبت به آنچه که در جامعه آن روز به نام حکمرانی، بهره‌وری از قدرت و نوع اداره اجتماع می‌گذشت، نقد و اعتراض و مخالفت داشت و بارها در زندگانی قبل از رسالت و بعثتشان با ناهنجاری‌های این سه حوزه به تقابل پرداخته و ناخشنودی و عدم رضایت خودشان را روشن می‌ساختند. رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که مقصد بزرگ آن کوییدن قدرت‌های نفسانی و شیطانی بود، حادثه‌ای نیست که در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک‌باره و فقط با عامل وحی ایجاد شده باشد. عامل وحی، پیامبر را با پیش‌آگاهی‌هایی که در حوزه حکمرانی، رهبری و قدرت داشت، برانگیخت و او را مبعوث نموده و با پیش‌زمینه‌های یاد شده به او یا ایها المدثر و یا ایها المزمّل گفت که برخیز «قم فانذر».

«بعث محمد صلی الله علیه و آله در واقع جایگزین ارسال سپاهی از پیامبران در گستره زمان‌ها و مکان‌های مختلف بود، بلکه حتی بعثت او چنان فراگیر بود که گویی مانند ارسال فرشته‌ای گران‌قدر به سوی همه انسان‌هاست. همه انسان‌هایی که تا وقتی حیات بر روی زمین جریان دارد و تا آن‌جا که چشم بر هدایت و نجات دوخته شده است، بر روی زمین گام می‌نهند» (غزالی، ۱۳۷۸، ص ۱۹).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، سؤال‌های فراوانی درباره مقوله‌های سه‌گانه یاد شده داشته، اما بعثت او را سیراب کرده و تشنگی‌اش را مرتفع ساخته و به او انگیزش می‌دهد و می‌شوراند و به درون جامعه‌اش می‌فرستد تا سامانی را برای حکومت، قدرت و اداره معنوی و مطلوب جامعه ایجاد کند.

بنابر این پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فلسفه قدرت، حکومت و اجتماع را فلسفه تعالی انسان و فلسفه خدمت به بشر می‌داند. قدرت‌های تحقق یافته نظیر قدرت

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و... را در مسیر الهی تحلیل می‌نماید. مدل حکومتیش، الهی با مرامنامه و قانون و حیانی است، و ادارهٔ اجتماع یعنی زمینه سازی برای معنویت، عدالت و علم و آزادی بشر و رهایی او از زنجیرهای اسارت داخلی و خارجی.

«رسالت پیامبر اکرم ﷺ که مقصد بزرگ آن کوبیدن و نفی قدرت‌های شیطانی و نفسانی است، حادثه‌ای نیست که فقط در پیامبر ﷺ، یک‌باره منشأ تحول شده باشد و یک‌باره علیه قدرت‌های اهریمنی بشورد، بلکه حتی قبل از بعثت و رسالتش وجود قدرت‌های فاسد و گمراه کننده او را آزار می‌داده و روح بزرگش را در رنج داشته. در دورهٔ جوانیش ظلمتی را که در قبال روشنی توحید بر قلب‌ها و عقل‌ها چیره بود، حس می‌کرد. بهره‌کشی سردمداران را از انسان‌های ضعیف مشاهده می‌کرد، او جهانی را مشاهده می‌کرد که حیران و سرگردان و غرق در تیره بختی است. او همواره در آیین تحنف خویش این نجوای دل را در خود داشته است. اما بعثتش حادثه‌ای یکباره بود که بر داشته‌های پیشین محمد ﷺ که در حافظهٔ نورانی ذهنش مستور بود، سخنانی برانگیزاننده را می‌افزاید. سخنانی که هم فطرت او را سیراب می‌کند و هم عاملی بر حرکتش در مقابل قدرت‌های شیطانی فاسد و اهریمنان، مانع از فدایی شدن انسان است» (نوایی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۱).

بالاخره در رسالت آن نبی مکرم ﷺ، همهٔ اشکال قدرت غیر الهی، حکومت و ادارهٔ نظام اجتماعی انسان محکومند. از این رو آن حضرت حکومت تشکیل داد و فلسفهٔ الهی و انسانی برای آن مشخص نمود.

چنان که فرمود: «من ولی شیئاً من امور المسلمين فاحتجب دون حاجتهم و فقرهم احتجب الله دون حاجته و فقره يوم القيامة» (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۶۸). بنابر این چنان که قرآن مجید، اقیانوس بیکران از امهات فلسفهٔ سیاسی اسلام را در خود گنجانده، در سیرهٔ نبوی هم این مسأله، منطبق بر قرآن، عمق خاصی

یافته، که در نتیجه دو منبع گران سنگ قرآن و سنت نبوی، خاستگاه فلسفه سیاسی اسلام‌اند.

اسلام بدون فلسفه سیاسی، فقط یک نام

در تفکر اسلامی مقوله‌های حکومت، قدرت و اداره جامعه، در واقع همه اسلام است که در مقام تحلیل، امری به طور کامل اثبات شده است. اما اسلامی که در آن مقوله‌های حکومت، قدرت و اداره جامعه مبتنی بر عزت و کرامت الهی موجود نباشد، در واقع اسلامی رنگ و رو رفته و فقط یک نام بیش نیست. «اسلام اشرافیت، اسلام ابوسفیان، اسلام ملاهای کثیف دریاری، اسلام مقدس نماهای بی‌شعور حوزه‌های علمیه و دانشگاهی، اسلام ذلت و نکبت، اسلام پول و زور، اسلام فریب و سازش و اسارت، اسلام حاکمیت سرمایه و سرمایه داران بر مظلومین و پابرنه‌ها و در یک کلمه اسلام آمریکایی» (امام خمینی، ۱۳۸۲، ص ۸۱).

اسلامی که نامش اسلام است ولی در ذات و جوهرش، فاقد همه اصول مترقی و متعالی است. اسلام کسانی که سازش دارند، از کیش و آیین بیگانگان تبعیت می‌کنند و به اطاعت اولوالامر فاسق و سازش با کیش‌های غیرالهی تن می‌دهند. حکومت الهی را بر نمی‌تابند. در صدد تشکیل قدرت معنوی و منزّه و در صدد تحقق جامعه‌ای برین نیستند. اسلامی است رنگ و رو رفته که فقط اسمی را یدک می‌کشد که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: زمانی بر اتمم می‌گذرد که «لا یبقی من الاسلام إلا اسمه»؛ باقی نمی‌ماند از اسلام مگر اسمش.

قرآن مجید چنین اسلامی را نکوهش کرده ﴿لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره/۱۲۰).

قرآن کسانی را که از اولوالامر فاسق تبعیت می‌کنند ولی اولوالامر عادل پاک‌باخته را بر نمی‌تابند هشدار می‌دهد.

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء/۵۹).

و به شدت نکوهش کرده و عتاب آمیز بیان می‌دارد که حکمتان را پیش طاغوت نبرید و...

بنابر این مهم‌ترین ویژگی اسلام اسمی، دوری از سیاست محوری و کنار نهادن تلاش برای تحقق حاکمیت الهی است.

پیوند حوزه‌های علمیه با فلسفه سیاسی اسلام

حوزه‌های علمیه به عنوان پیشگامان حرکت اسلامی در دوران معاصر و به عنوان طراحان روزآمد تئوری و تفکر سیاسی و حکومتی اسلام موظفند که به تبیین این فلسفه سیاسی بالنده، پرتحرک، رهایی بخش و نشاط آفرین پردازند؛ زیرا که استعمار در طول تاریخ حیات خباثت آلودش نقشه‌های فراوانی کشیده تا مردم را از روح برانگیزاننده و موج آفرین تفکر سیاسی اسلام غافل نماید. اندیشه سیاسی و حکومتی را وانهند، به ظواهری از عبادات آن هم بی روح و بی مایه عادت دهد، از حیات دنیوی، عزت و شکوه خود دست بردارند و همه امور را به آنان واگذارند.

«دست‌های ناپاک و عقل‌های ضعیف، موجب این شد که بعد از رسول‌الله ﷺ و صدر اسلام کم کم مردم را از آن مسائل اصلی که در نظر اسلام است، منحرف کنند؛ مردم را متوجه فقط یک مسائل جزئی بکنند و در مسائل کلی عمومی که کشورهای اسلامی به آن احتیاج دارند، بی طرف باشند و احیاناً هم مخالف باشند. این یک نقشه شیطانی بوده است که از زمان بنی امیه و بنی عباس طرح ریزی شده است و بعد از آن هم هر حکومتی که آمده است، تأیید این امر را کرده است و اخیراً هم که راه شرق و غرب به دولت‌های اسلامی باز شد، این امر در اوج خودش قرار گرفت که اسلام، یک سلسله مسائل شخصی بین بنده و خداست و سیاست از اسلام جداست و نباید مسلمانان در سیاست دخالت کنند و

نباید روحانیون وارد سیاست بشوند، آنها هم در مساجد محبوس باشند و همه کارشان این باشد که بروند نماز بخوانند و چند کلمه دعا کنند و برگردند منزل، این یک نقشه‌ای بوده است که از صدر اسلام ریشه دارد و امروز که دولت‌های شرق و غرب، قدرت‌های شرق و غرب در مقابل هم ایستاده‌اند، به اوج خود رسیده است» (امام خمینی، ۱۳۶۹، ص ۹۲).

اجتهاد دینی باید شمول حداکثری نسبت به دریافت مفاهیم عالیۀ دین را دارا باشد. چه آن که دین، انحصار در مسائل شخصی و فردی ندارد، بلکه روح کلی اسلام، اجتماعی، سیاسی و حکومتی و ناظر به شؤون دنیوی به عنوان مقدمۀ سعادت دو جهان است. همین مقوله، اقتضای اجتهادی همه جانبه دارد. به خصوص که اغلب مفاهیم دین، در حالت نهفته قرار دارد.

نهفتگی، خاصیت شریعت اسلامی است. یعنی حکومت، حقوق، اقتصاد و همه نظامات شریعت، ماهیت پنهان نگارانه دارد که با عنصر اجتهاد باید وانمود گردد. ابن سینا در نجات چنین می‌نگارد: «یکی از شرایط پیامبری آن است که سخنش رمز گونه و الفاظش کنایه و اشاره باشد، همان گونه که افلاطون در کتاب قوانین بیان می‌کند که هر کس نتواند معانی رموز رسالت را بیابد، نمی‌تواند به ملکوت الهی دست یابد. همچنین فلاسفۀ بزرگ یونان و پیامبران آنها در کتب و آثار خویش، از رموز و اشاراتی استفاده می‌کردند که اسرار آنها در آن پنهان است. مانند فیثاغورث، سقراط و افلاطون. افلاطون، ارسطو را سرزنش می‌کند به خاطر این که وی حکمت و دانش را آشکار بیان می‌کند، تا جایی که ارسطو در پاسخ می‌گوید: اگر چه من چنین می‌کنم اما در آثارم بطون و عمق بسیاری وجود دارد که فقط اندیشمندان اندکی می‌توانند به آن دست یابند» (ابن سینا، ۱۹۰۸، ص ۲۳۱).

اجمال سخن آن که اسلام، فلسفۀ سیاسی پرتحرک، بالنده و در عین حال نهفته‌ای در تمام اندام خویش دارد که با عمل اجتهاد بالنده و فعالی به مرحله

کشف و انکشاف رسیده، بر مبنای آن، نظارت دین و جامعه شکل می‌گیرد و دریافت می‌گردد.

دشمنان دین، تلاش وسیعی نمودند که حوزه‌های علمیه و روحانیت را از این حقیقت عالی غافل نمایند و در نتیجه بی‌مانع و رادع به اهداف شیطانی خود دست یازند.

«آنها می‌دانند که باید بگویند اسلام، (و بگویند) آمریکا هم برای اسلام دلش می‌سوزد، اما اسلام آمریکایی در زمان شاه هم بود، اسلام آمریکایی بود، (که) کسی حق نداشت دخالت در هیچ امری بکند. اسلام آمریکایی این بود که ملاها باید بروند درسشان را بخوانند، چکار دارند به سیاست، با صراحت لهجه می‌گفتند. از بس تزریق شده بود در این مغزها باورشان آمده بود که ما باید برویم توی مدرسه درس بخوانیم، چکار داریم به این که به ملت چه می‌گذرد، آن امر مردم، امر حکومت با قیصر (شاه) است و به ما چه ربطی دارد» (امام خمینی، ۱۳۷۷، ج ۱۷، ص ۵۳۴).

لزوم آگاهی روحانیت از فلسفه سیاسی اسلام

روحانیت، به عنوان پیشگامان نهضت فکری و عملی اسلام، باید از سیاست و موضوعات و مسائل آن و از کلیت وجودی آن، آگاهی کامل و جامع داشته باشند. فهم سیاسی اسلام که جوهر حقیقی رسالت عمیق و همه جانبه روحانیت را تشکیل می‌دهد، یک پدیده ذاتی در اسلام است و هر کس این مقوله را درک نماید در واقع اسلام را درک نکرده است، زیرا که اسلام در یک نگاه عالمانه اجتهادی و همه جانبه نگر، همه‌اش سیاست است.

«اسلام دین سیاست است قبل از این که دین معنویات باشد، اسلام همان طور که به معنویات نظر دارد و همان طور که به روحیات نظر دارد و مردم را تربیت می‌کند و تربیت نفسانی می‌کند و تهذیب نفس می‌کند، همان طوری که به مادیات نظر دارد و مردم را تربیت می‌کند در عالم، که چطور از مادیات استفاده

کنند و چه نظر داشته باشند، در مادیات، اسلام، مادیات را همچو تعدیل می کند که به الهیات منجر شود، اسلام در مادیات نظر به الهیات می کند و در الهیات، به مادیات نظر می کند، اسلام جامع همه این هاست» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۶۵).

«اسلام فقط عبادت نیست. فقط تعلیم و تعلم عبادی و امثال این ها نیست، اسلام سیاست است، اسلام از سیاست دور نیست، اسلام یک مملکت، یک حکومت بزرگ به وجود آمده است، اسلام یک رژیم است. یک رژیم سیاسی است، منتهی سایر رژیم ها از بسیاری از امور غافل بودند، در اسلام از هیچ چیز غافل نیست، یعنی اسلام انسان را تربیت می کند به همه ابعادی که انسان دارد. راجع به بعد مادی تصرفاتی دارد، بعد معنوی دارد، و راجع به معنویات (فراوان و فراوان) صحبت کرد» (امام خمینی، ۱۳۶۷، ص ۵).

در مورد دیگری می فرمایند:

«آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشده است. شما پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه کنید، هفت، هشت تا کتابی است که مربوط به عبادات است، باقیش مربوط به سیاسات و اجتماعات و معاشرات و این طور چیزهاست، ما همه آنها را گذاشتیم کنار و یک بعد را، بعد ضعیفش را گرفتیم، اسلام را همچو بد معرفی کرده اند به ما، که ما هم باورمان آمده است اسلام را به سیاست چه، سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند، محراب را هم نمی گذارند مال ما باشد، اسلام، دین سیاست است، حکومت دارد، شما بخشنامه حضرت امیر و کتاب حضرت امیر به مالک اشتر را بخوانید ببینید چیست، دستورهای پیغمبر و دستورهای امام در جنگ ها و در سیاسات ببینید چه دارد. این ذخایر را ما داریم، غرضه استفاده اش را نداریم، مثل این که ایران همه چیز دارد، اما می دهند او را به غیر، ما کتاب و سন্তمان غنی است، همه چیز در آن هست، لکن بد معرفی کرده اند، به ما یعنی به ما کارشناس های دین» (امام خمینی، ۱۳۶۷، ص ۷).

روحانیت و حوزه‌های علمیه این کلیت راهگشا و راهبردی را ابتدا باید ادراک کنند و به عمق آن به صورتی سیستمی و ترکیبی دست یابند.

حوزه‌های علمیه و روحانیت موجود در آن، باید نقشه جامع زندگی اسلامی را برای مردم تنظیم نماید که در این نقشه جامع، اقتصاد و سیاست و نظامات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، موجود باشد و بر انگاره‌های تفکر اسلامی این مرام‌نامه تهیه گردد. این، امری است که فقط با اجتهاد معطوف به حکومت، میسر است که بایدهای فراوانی دارد. بایدهای معرفتی، بایدهایی در ذات و گوهر اجتهاد، بایدهایی در مفاهمه ترکیبی و سیستمی اسلام و بایدهایی در شخص مجتهد که باید از اندیشه‌ای درون‌گر و دوربرد برخوردار باشد.

مقام معظم رهبری نکته‌ای کلیدی بر این موضوع دارند که می‌فرمایند: «این که گفتیم، نظام مستظهر به حوزه‌های علمیه است، به خاطر این است که نظریه پردازی سیاسی و نظریه پردازی در همه جریان‌های اداره یک کشور در نظام اسلامی، به عهده علمای دین است، آن کسانی که می‌توانند در باب نظام اقتصادی، در باب مدیریت، در باب مسائل جنگ و صلح، در باب مسائل تربیتی و مسائل فراوان دیگر نظر اسلام را ارائه بدهند که متخصص دین باشند و دین را بشناسند» (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹/۷/۲۹، ص ۶).

ضرورت تبیین فلسفه سیاسی اسلام

چنان که اشاره شد، بازنمایی و کشف و استخراج فلسفه سیاسی اسلام، در دوران معاصر که با حضرت امام خمینی علیه السلام آغاز گردید، نقشی راهبردی و حیاتی را از خود ظاهر نمود و تحولات عمیق و همه جانبه‌ای را در حوزه‌های مختلف فکری دانشی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از خود بروز داد. البته این تبیین و بازنمایی، کاری بود که توسط امام خمینی علیه السلام انجام پذیرفت، که در واقع مدخل بزرگی بر یک طرح کلان و استراتژیک بود.

چند نکته است که ضرورت درک و تبیین فلسفه سیاسی اسلام را بیش از

پیش در دوران معاصر روشن تر و عینی تر می سازد.

۱. نیاز انقلاب اسلامی به پشتوانه تفکر دمامد سیاسی

بدین روی، پشتوانه فلسفه سیاسی اسلام برای انقلاب اسلامی که باید تا مراحل نهایی سیر استکمالی اش تداوم یابد، یک ضرورت قطعی و لایتخلف است. علتش آن است که فلسفه سیاسی به فهم و توضیح سرشت حکم، آمریت، اطاعت، تبعیت، انقیاد، حفظ، مراقبت، پشتیبانی و حمایت می پردازد، لذا نیاز به تبیین های فلسفی و عقلانی برای کسانی که در خارج از حوزه حاکمیت اسلامی به سر می برند، دارد.

نظام اجتماعی موجود، نظامی اسلامی است و در زمان غیبت، ولایت امر و امامت امت، به عهده فقیه عادل باتقوا قرار گرفته، اعمالی که در این نظام انجام می شود، همان مسائلی است که اقتضای تفکر اسلامی است. این نکته سبب می گردد که حوزه علمیه، تمرکز استراتژیک بر این مقوله داشته باشد، لجنه ها و گروه های علمی تحقیقی در راستای نیاز سنجی های فکری حکومت اسلامی به تعامل پردازند و این در واقع مسأله دردآوری است که در حوزه چنین کار متمرکز و فعال و با برنامه ای انجام نگرفته است.

حوزه باید همواره از این راستا در متن باشد. «اولاً حاشیه نشین شدن حوزه علمیه، ... به حذف شدن می انجامد. وارد جریانات اجتماع و سیاست و مسائل چالشی نبودن، به تدریج به حاشیه رفتن و فراموش شدن و منزوی شدن می انجامد. لذا روحانیت شیعه با کلیت خود، با قطع نظر از استثناهای فردی و مقطعی، همیشه در متن حوادث حضور داشته است. برای همین است که روحانیت شیعه از یک نفوذ و عمقی در جامعه برخوردار است که هیچ مجموعه روحانی دیگر در عالم، چه اسلامی و چه غیراسلامی، از این عمق و نفوذ برخوردار نیست» (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹، ص ۲۲).

۲. تمدن سازی اسلامی

تمدن سازی اسلامی، کار استراتژیک دیگری است که حوزه‌های علمیه باید پیشگام و طراح و سامان ده آن باشند. تمدن سازی اسلامی، مانند هر تمدن سازی دیگر، دارای گونه‌های متفاوت است.

تمدن سازی تملیکی، که خودمان در درون تفکر اسلامی، مالک آن هستیم و بنیادهایش را در اندیشه اسلامی داریم. تمدن سازی اقتباسی و اخذی که از دیگران، تمدن و مدنیت را اخذ و اقتباس کنیم.

تمدن سازی اسلام، بیشتر در ذات و جوهرش تملیکی است، یعنی از درون کتاب و سنت باید استخراج شود، ولی در فروعات می‌تواند تأسیس هم باشد، و همچنین در برخی روش‌ها و مکانیسم‌ها هم می‌تواند اقتباسی باشد. این، مقوله‌ای است که فقط باید رهبران فکری نظام اسلامی که به طور عمده روحانیت و حوزه‌های علمیه‌اند بدان روی آورند و آن را از امهات تفکر اسلامی استخراج کنند و با شناختی که از نحله‌های تمدنی دیگر به دست می‌آورند، بخشی را هم تأسیس و اقتباس نمایند.

فقاہت تمدن ساز

فقه، فقاہت و فقها در شرایط کنونی با مسائل نوظهور و ناشناخته فراوانی در عرصه‌های توسعه اقتصادی، صنعتی، علمی، اجتماعی، حقوق، هنر، سینما، موسیقی، تکنولوژی، پول و تجارت خارجی، بانکداری، بهره‌های بانکی، رسانه‌ها، اینترنت، پیکر تراشی، توریسم، مهاجرت، روابط خارجی و... روبه رو است.

گستره احکام دیگر انحصار به حیض، نفاس، وضو، غسل و... ندارد و خوشبختانه در این وادی سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) موجود است.

مقام معظم رهبری فرموده‌اند:

«نظام سازی کار بزرگ و اصلی شماست، این کار پیچیده و دشوار است.

نگذارید الگوهای لائیک یا لیبرالیسم غربی، یا ناسیونالیسم افراطی، یا گرایش‌های چپ مارکسیستی خود را بر شما تحمیل کند. اردوگاه شرق چپ فرو ریخت و بلوک غرب فقط با خشونت و جنگ و خدغه بر سر پا مانده و عاقبت خیری برای آن متصور نیست، گذشت زمان به زیان آنها و به سود جریان اسلام است. هدف نهایی را باید امت واحده اسلامی و ایجاد تمدن اسلامی جدید بر پایه دین و عقلانیت و علم و اخلاق قرار داد» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱).

بحثی که مقام معظم رهبری درباره علوم انسانی دارند، به طور دقیق در راستای تمدن سازی اسلامی قرار دارد. لذا می‌فرمایند:

«این علوم انسانی را ما به صورت ترجمه‌ای، بدون این که هیچ گونه فکر تحقیقی اسلامی را اجازه بدهیم در آن راه پیدا کند، می‌آوریم در دانشگاه‌های خودمان و در بخش‌های مختلف این‌ها را تعلیم می‌دهیم، در حالی که ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن باید پیدا کرد. یکی از بخش‌های مهم پژوهش قرآنی این است، باید در زمینه‌های گوناگون به نکات و دقایق قرآن توجه کرد و مبانی علوم انسانی را در قرآن جستجو کرد و پیدا کرد. این یک کار بسیار اساسی و مهم است، اگر این شد، آن وقت متفکرین و پژوهندگان و صاحب نظران در علوم مختلف انسانی می‌توانند بر این پایه و بر این اساس، بناهای رفیعی را بنا کنند» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰، ص ۱۹۰).

این نکته از واضحات است که فلسفه سیاسی و تبیین علمی و کارآمد آن، نقش مهم و کلیدی در تمدن سازی اسلامی دارد؛ زیرا در بنیان‌های فلسفه سیاسی از لزوم اقتدار مسلمین و برتری آنان و ایجاد حکومتی مستقل و... سخن گفته شده که مبنای اساسی عزت و تمدن اسلامی‌اند.

۳. ابهام زدایی از چهره اسلام

فلسفه سیاسی، یک اصل در سرشت اندیشه اسلامی است. و این، مسأله مهمی

است که دشمنان اسلام در صدد برآمدن تا آن را از اسلام حذف شده نشان دهند، و به مسلمانان چنان بازگو کنند که اسلام فاقد طرح و مرام‌نامهٔ سیاسی است و از این ناحیه اندیشهٔ اسلامی را تابع، پیرو و حداقل ساکت در قضایا نشان دهند. تبیین فلسفهٔ سیاسی اسلام، این ابهام خطرآفرین را از چهرهٔ اسلام می‌زداید. حضرت امام خمینی رحمه‌الله، در کتاب *گران‌قدر حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، چنین می‌فرماید:

«شما روحانیون موظفید آنچه را تفقه کرده‌اید بین مردم منتشر کنید و مردم را با مسائلی که یاد گرفته‌اید، آشنا سازید... شما باید با تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام همت بگذارید. ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده‌اند، برطرف سازیم. تا این ابهام را از اذهان نزداییم هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم و به آنها سفارش کنیم که نسل آیندهٔ خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند ساله، نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیل کرده‌های ما پیدا شده رفع کنند. جهان بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند، حکومت اسلامی را معرفی نمایند تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است» (امام خمینی، بی‌تا، ص ۳۹).

باید سیاست‌های اسلامی و فلسفهٔ سیاسی اسلام به خوبی روشن شود تا گمان نگردد که اسلام، کاری به سیاست و حکومت ندارد.

«انقلاب صدر اسلام که یک انقلاب اسلامی و مذهبی بود، در همان حال که انقلاب معنوی بود، انقلاب سیاسی بود. در همان حال که انقلاب معنوی و سیاسی بود، انقلاب مادی و اقتصادی هم بود، یعنی حریت، آزادی، عدالت، نبودن تبعیض‌های اجتماعی و شکاف‌های طبقاتی در متن تعلیمات اسلامی است؛ یعنی آن دو بعد دیگر بیرون از اسلام نیست» (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۲۸۵).

۴. تقابل با سلطه‌های استعماری

تقابل با سلطه‌های استعماری، رسالت بزرگی است که اسلام بر دوش عالمان و نخبگان دینی نهاده است. استعمارگران هدفشان سلطه بر جوامع اسلامی بوده است که با این هدف، قرن‌هاست بر بلاد اسلامی مسلط شده‌اند و صدمه‌های فراوانی را بر کلیت جهان اسلام وارد ساخته‌اند.

«از نقشه‌های شیطانی قدرت‌های بزرگ استعمار و استثمارگر که سال‌های طولانی در دست اجراست و در کشور ایران از زمان رضاخان اوج گرفت و در زمان محمد رضا با روش‌های مختلف دنباله‌گیری شد، به انزوا کشیدن روحانیت است که در زمان رضاخان با فشار و سرکوبی و خلع لباس و حبس و تبعید و هتک حرمت و اعدام و امثال این‌ها و در زمان محمد رضا با نقشه و روش‌های دیگر که یکی از آنها ایجاد عداوت بین دانشگاهیان و روحانیون بود، که تبلیغات وسیعی در این زمینه شد و مع الاسف به واسطه بی‌خبری هردو قشر از توطئه شیطانی ابر قدرت‌ها نتیجه چشمگیری گرفته شد» (امام خمینی، ۱۳۶۵، ص ۱۸۲).

ورود در اندیشه سیاسی اسلام و بیان راهبردها و تأملات سیاسی فلسفه سیاسی اسلام و روشن ساختن اذهان نسبت به این راهبردها، سبب شکست قدرت‌های اهریمنی استعمارگران خواهد شد و این، رسالت و وظیفه‌ای است که بر دوش روحانیت حوزه‌های علمیه نهاده شده است.

۵. شوکت مسلمین

شوکت مسلمین، همان اصل قدرت، اعتلاء و عزت است که در قرآن مجید بر آن عنایت فراوانی گردیده است. در موارد فراوانی از برتری مسلمین بر دیگران به شرط ایمان سخن گفته شده است.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران/۱۳۹)؛ سست نشوید و غم به خود راه ندهید که شما برترید اگر مؤمن باشید.

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران/۱۳۹)؛ و عزت، مخصوص خدا و پیامبر و مؤمنان است.

از منظر اسلام، حفظ اعتلاء و برتری مسلمین و نظام دینی یک اصل اساسی و یک هدف مهم محسوب می‌گردد و از دیدگاه فقه اسلامی، سلطه و چیرگی دشمنان بر جامعه اسلامی و مسلمانان امری نارواست و برتری کفار بر مسلمین پذیرفتنی نیست.

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء/۱۴۱)؛ هرگز خداوند برای کافران راهی برای سلطه بر مسلمین قرار نداده است.

چه بسیار روایاتی که بیان می‌دارند که کافران حق ندارند خانه‌های خود را بلندتر از مسلمین بنا کنند، ناقوس‌های خود را بلند نمایند و... «الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه» (نهج الفصاحه، ۱۳۸۲، ص ۲۵).

این‌ها همه به جهت حفظ عزت و شوکت مسلمین است.

فقه‌ها و علمای اسلام برای این امر، قاعده نفی سبیل را، با استناد به آیات کریمه قرآن بیان داشته‌اند. طبق این قاعده، باید حاکمیتی قوی و مقتدر شکل گیرد تا راه‌های نفوذ و سلطه آنان از جهات مختلف با کار قاعده مندی که حکومت انجام می‌دهد بسته شود.

این مقوله مهم و راهبردی اسلام، در خلأ حاصل نمی‌شود. علما و اندیشمندان اسلامی با تتبع، بررسی و تبیین باید بن‌مایه‌های این امر سترگ را بیان دارند.

فقیهان نواندیش تاریخ اسلامی، براساس همین قاعده، تسلط کفار بر مسلمین را حرام دانسته و در برابر آن به بیان مواضع اسلامی و جهاد استراتژیک اسلامی پرداخته‌اند. چنان که میرزای شیرازی فتوای تحریم تنباکو را بیان داشته و فقه‌های عصر مشروطه، استقرار مشروطه را بیان نموده‌اند.

امام خمینی رحمته الله علیه، معمار فقید انقلاب اسلامی، در جریان مخالفت خود با لایحه ننگین کاپیتولاسیون با استناد به آیه نفی سبیل، این لایحه را در تضاد با دستورات

اسلامی معرفی کرده و تأکید می‌فرماید:

«ما منطقمان، منطق اسلام، این است که سلطه نباید از غیر بر شما باشد، یعنی نفی کامل پذیرش سلطه کفار و ظالمان زمان، یعنی عمل به قاعده نفی سیل» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۷).

بر همین اساس، حوزه‌های علمیه باید مبانی این اصل را، یعنی اصل عزت مسلمین را استخراج و تبیین عقلانی و روزآمد نمایند.

در خاتمه با سخن گران‌سنگی از مقام رهبری، بحث را خاتمه می‌دهیم. «موفقیت هر ملتی در پیشرفت‌های خود، نسبت معکوس با نفوذ بیگانگان و دشمنان در آن کشور دارد. این‌ها نسبتشان متعکس است. یعنی هرگاه بیگانه و یک قدرت خارجی ولو آن قدرت خارجی، غالباً اظهار دشمنی نکرده باشد، نفوذش در بین مردم، قشرهای مختلف و فضاها سیاسی بیشتر باشد، این ملت از آینده‌ای همراه با عزت و همراه با افتخار تأمین شده، فاصله‌اش بیشتر است. نه این که با هر بیگانه‌ای، باید ستیزه کرد، نه، گاهی هم انسان به خاطر مصالح، با بیگانه‌ای دوستی می‌کند، اما به همان بیگانه دوست هم نباید اجازه داد که در امور داخل این خانه، این خانواده، این کشور و این جامعه بتواند نقش ایفا کند» (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۹).

همه این‌ها بیان می‌دارد که نیاز به ایجاد راهبرد نظری و عملی و تبیین‌های قاعده مند دارد.

نتیجه‌گیری

این نوشتار، چند نتیجه ارزشمند را در پی آورده است که در ذیل به آنها اشاره می‌گردد:

۱. فلسفه سیاسی، جزئی از کل اندیشه اسلامی است که در جوهره تعالیم اسلامی به عنوان روح احکام نورانی اسلام قرار گرفته است. تخلف از این مهم کلی، مساوی با عدم معرفت به احکام نورانی اسلام است.

۲. فلسفه سیاسی اسلام، به دانشی اطلاق می‌گردد که از منظر وحی الهی، به پرسش‌های کلیدی و پایه‌ای در باب حکومت، قدرت و اداره جامعه می‌پذیرد و به آنها پاسخ می‌دهد.

۳. فلسفه سیاسی اسلام، دارای مبانی معرفتی، عرفانی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی است و از لوازم نظام معرفتی و انسان‌شناختی و هستی‌شناختی اسلام است.

۴. حوزه‌های علمیه و روحانیت، به عنوان ادامه دهندگان رسالت نبی مکرم اسلام ﷺ، سکان‌دار و وظیفه‌مند این فرایند مهم و حیاتی اسلامند. تخلف از این رسالت، تخلف از فلسفه وجودی حوزه‌ها و روحانیت است.

۵. آغازگر عملی فلسفه سیاسی اسلام، علاوه بر آیات وحی و آهنگ کلی آن، سیره نبی اکرم ﷺ است که ایشان با نوع رفتار سیاسی خود در قالب تشکیل حکومت، ایجاد هسته توان‌مند قدرت اسلامی و نوع اداره جامعه، آن را عملی نمایش دادند و نمودند.

۶. حوزه‌های علمیه و روحانیت باید این مقوله را دریافت کنند و به صورتی راهبردی درک نمایند که اسلام همه‌اش، سیاست است؛ زیرا می‌خواهد نوع اداره جامعه را در قالبی الهی و با حاکمیتی الهی توضیح دهد.

۷. روحانیت به چند دلیل باید فلسفه سیاسی اسلام را ابتدا درک نموده و سپس تبیین کند. آن دلایل در حکم اصول لایتخلف هستند نظیر اصل نیاز انقلاب اسلامی به پشتوانه نظری و راهبردی، تمدن‌سازی اسلامی بر مدل فقه‌ت تمدن‌ساز اسلامی، اصل ابهام‌زدایی از چهره نورانی احکام و تعالیم اسلامی، اصل تقابل با سلطه بیگانگان و اصل عزت و شوکت مسلمین، که در گرو تشکیل نظامی مقتدر، همه جانبه و الهی است.

منابع و مآخذ
* قرآن کریم.

۱. ابن سینا، حسین (۱۹۰۸)، *فی اثبات النبوات، تسع رسائل فی الحکمه و الطبیعات*، مصر، مطبعه هندیه بالموسکی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۵)، *لسان العرب*، ج ۶، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر.
۳. اشتراوس، لئو (۱۳۷۳)، *فلسفه سیاسی چیست*، ترجمه فرهنگ رجایی، مؤسسه فرهنگی کیان.
۴. امام خمینی، روح الله (۱۴۰۰ق)، *تفسیر سوره حمد*، قم، انتشارات اسلامی.
۵. ----- (۱۳۶۷)، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام.
۶. ----- (۱۳۷۴)، *شرح چهل حدیث*، مرکز نشر آثار.
۷. ----- (۱۳۷۷)، *صحیفه امام*، ج ۵، مرکز نشر آثار.
۸. ----- (۱۳۷۷)، *صحیفه امام*، ج ۴، مرکز نشر آثار.
۹. ----- (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*، ج ۱۳، مرکز نشر آثار.
۱۰. ----- (۱۳۸۲)، *صحیفه امام*، ج ۲۱، مرکز نشر آثار.
۱۱. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، *نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)*، تهران، انتشارات دنیای دانش، چاپ چهارم.
۱۲. باوند، نعمت الله (۱۳۷۵)، *نقش امام خمینی در جهان معاصر*، تهران، مرکز چاپ و انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۳. برنارد، لوئیس (۱۳۷۸)، *زبان سیاسی اسلام*، ترجمه غلامرضا بهروز لک، قم.
۱۴. خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۸۹)، «سخنرانی»، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۹.۷/۲۹
۱۵. ----- (۱۳۸۹)، «سخنرانی در دیدار با فضلالی حوزه علمیه قم»، قم، جامعه مدرسین.
۱۶. ----- (۱۳۷۹)، «سخنرانی در دیدار با دانشجویان» ۱۳۷۹.۸/۱۱
۱۷. ----- (۱۳۹۰)، *خط، شماره ۴، مهر و آبان*.
۱۸. زمخشری، جارالله محمود بن عمر (۱۴۱۴ق)، *اساس اللغة و مقیاس البلاغه*، ج ۴، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۹. طوسی، خواجه نصیر (۱۳۶۹)، *اخلاق ناصری*، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی.
۲۰. ----- (۱۳۳۵)، *رساله امامت*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
۲۱. غزالی، محمد (۱۳۷۸)، *سیره آموزی*، ترجمه علی اصغر خندان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۲. فارابی، ابونصر (۲۰۰۱)، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، بیروت، دارالمشرق.
۲۳. ----- (۱۹۸۸)، *فصول متزعه*، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام).
۲۴. مجلسی، محمد باقر (۱۴۱۰ق)، *بحار الانوار*، ج ۴۸، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴)، *مجموعه آثار*، ج ۱۸، بی‌جا.
۲۶. نوایی، علی اکبر (۱۳۸۶)، *مجله اندیشه حوزه*، شماره ۶۶ با مختصری تصرف.